



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع تهران: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۳۲۹۰
توزیع شهرستان: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن:۵۰-۶۶۱۸۳۱۳۰
امور فنی، آتلیه و لیترگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۶۶

روزنامه

سال پنجم■ شماره پیاپی ۹۹۰■ شماره ۶۶ دوره جدید■ پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۹■ ۴ رجب‌الاقا ۱۴۳۱■ ۱۷ ژوئن ۲۰۱۰

	
«پستیچی» کوین کاستنر کسالت‌بارترین فیلم تاریخ سینما	
مجله انگلیسی توتسال فیلم در یک نظرسنجی میان نویسندگان و منتقدان خود کسالت‌بارترین فیلم تاریخ سینما را برگزید و در این نظرسنجی فیلم «پستیچی» به کارگردانی و بازی کوین کاستنتر جایگاه اول را به دست آورد. در این فهرست نام ۲۷ فیلم به چشم می‌خورد که اغلب فیلم‌های برجسته و شناخته‌شده‌ای هستند که برخی جوایز معتبری نیز کسب کرده‌اند. فیلم‌های «درمان بی‌خوابی» ساخته جان هنری تیمیس، «جداافتاده» به کارگردانی گای ریچی، «رمز داونپنچی» اثر ران هاوراد و «طول موج» ساخته مایک گری رده‌های دوم تا پنجم فهرست پادشده را به خود اختصاص داده‌اند.	
تهران : اذان ظهر ۱۲:۰۵ اذان مغرب ۰۴:۴۰اذان صبح فردا ۰۱:۴۰ طلوع آفتاب ۰۸:۵۰	

 		
جذابیت ما، جذابیت آنها		
		
سیدعلی میرفتاح mirfattah@yahoo.com		کرگدن نامه

فوتبالی که الان توی این دوره از جام جهانی بازی می‌شود چیزی فراتر از مسابقه دو گروه برای وارد کردن توپ به دروازه است. حتی بدترین بازی‌ها و کم‌گل‌ترین بازی‌ها را هم که ببینید، تصدیق می‌کنید که فوتبال، دیگر همان بازی پا و توپ سابق نیست. خوشبختانه این تغییر فرم و معنای فوتبال را گروه‌های رسانه‌ای، خصوصا تصویربرداران و کارگردانان و سوتیوچرهای حرفه‌ای آفریقای جنوبی، به درستی فهمیداند و دارند کاری می‌کنند که به اندازه یک فیلم سینمایی زحمت دارد. کاری که فوتبال‌یست‌ها با این بدن‌های ورزیده و خلاقیت‌های فردی می‌کنند از مرز فوتبال گذشته و به هنر نزدیک شده، و از این سو به متصدیان فنی ضبط و نمایش تلویزیونی بازی‌ها هم لقبی جز هنرمند نمی‌توانیم بدیم. فوتبال این دوره هنر است و از آن هنرتر کاری است که فیلمبرداران و کارگردانان با این مسابقات می‌کنند. نیازی به تلویزیون‌های تری‌دی نیست، با همین تلویزیون‌های معمولی هم می‌توانیم به هنر و زحمتی که گروه رسانه‌ای بازی‌ها کشیده‌اند، بی‌بریم و در دل و به زبان آنها را تحسین کنیم…
حین تحسین قوای خواب سررسیدند و مرا با استادیوم‌های خوش‌ساخت و تماشایی دوربار و زوهاینسبورگ و… به حفره گور قلندران پیژماه‌پوش بردند

کیورچالی: اگر فوتبال این است که اینها بازی می‌کنند پس دوستان زنده‌مان در داخل چه می‌کنند؟
مویدی: البته خوب نیست که آدم چشمش به چهارتا خارجی می‌افتد فوتبال داخلی از چشمش بیفتد، ولی واقعیت این است که در برابر اینها ما فوتبال بازی نمی‌کنیم، بلکه یک چور کیدی با توپ بازی می‌کنیم.
روشن‌ضمیر: اصلاً فوتبال به کنار، تو هیکل اینها را نگاه کن، مخصوصاً حالا که مد شده همه‌شان لباس جدنی می‌پوشند. هیکل‌شان را مقایسه کن با بچه‌های خودمان.

امیرشاهی: البته داخلی‌ها هم بعضی‌شان لباس جدنی می‌پوشند، اما شکم‌شان بیرون می‌افتد، نمی‌دانند چه کار کنند.
کیورچالی: چرا راه دور می‌روی؟ تو دودین اینها را ببین، مقایسه کن با دودین خودمان. من که اول فکر می‌کردم فوتبال جام جهانی را دارند با دور تند نشان می‌دهند. با یکی از ارواح که قبلاً تو کار فیلم و این چیزها بود، صحبت کردم، گفت نه آقا، دور تند کجا بود. گفت اینقدر فوتبال شل و ول دیدی که عادت به دیدن این همه جنب و جوش و تحرک نداری.
میرفتاح: حالا چه اصراری به مقایسه است. هر فوتبالی توی دنیا جذابیت خودش را دارد.

کیورچالی: جذابیت فوتبال داخلی ما هم به حاشیه و آیین‌نامه انضباطی و دعوای بین ژنرال‌ها و گروه‌بان قدنلی‌ها است.

مویدی: بی‌انصافی نکن، جذابیت ما بیش از این چیزهاست. همین ماجرای بلیت‌فروشی که هنوز حل نشده و سرسر کلی دعوا دارند، به نظرت کم‌جذاب است؟

روشن‌ضمیر: برای همین اگر آنها نود بسازند هیچ جذابیتی نخواهد داشت. توی نودشان چه می‌خواهند نشان بدهند؟ نه کفاشیان دارند، نه شریفی، نه عزیزمحمدی، نه تاج، نه…

امیرشاهی: مهم‌تر از همه ناپاکی. چه فایده دارد اگر کسی کس دیگر را متهم به ناپاکی نکند؟ پس جذابیت‌های فوتبال ما هم کم نیست.

روشن‌ضمیر: از همه جذاب‌تر اینکه آنجا که کسی توی سونا حوله به دست نمی‌آیستد تا روی شانه سپ بلاتر بیندازد…

میرفتاح: اگر بیدار نشوم از دیدن بازی اسپانیا و سئوتیس محروم خواهم شد. شما همین بحث را همین‌جا نگه دارید. من بعد از بازی خدمت‌تان می‌رسم تا با هم تحلیلی در مورد بازی داشته باشیم.

■ **سکانس آخر** ■

خلاق‌ترین کلیپ‌ها در موزه گوگنهایم
موزه گوگنهایم به تازگی تصمیم گرفته‌ است برای پیدا کردن خلاق‌ترین کلیپ‌های ویدئویی و نمایش آنها سراغ یوتیوب برود. این موزه معروف که در سراسر دنیا شمه‌ دارد با بزرگ‌ترین شبکه کلیپ‌های ویدئویی گروهی را تشکیل داده است تا «خلاق‌ترین کلیپ دنیا» را کشف کنند. مسوولان نمایشگاه اعلام کردند این آثار در بخش جدید نمایشگاه به نام «یوتیوب پخش می‌کند: دوسالانه کلیپ خلاق» به نمایش گذاشته می‌شوند. از کاربران درخواست شده است کلیپ‌هایی خلاق بسازند و آنها را در سایت یوتیوب ثبت کنند یا کلیپ‌های خلّاقی که در این سایت می‌بینند را به عنوان نامزد شرکت در نمایشگاه انتخاب کنند. قرار است برگزار کنندگان این جشنواره ۲۰۰ کلیپ برتر را انتخاب کنند. سپس گروه داوران بین‌المللی از حوزه‌های هنر، طراحی، فیلم، موسیقی و ویدئو این کلیپ‌ها را بررسی می‌کنند و تا ۲۰ تا ۲۵ کلیپی که واقعا «هنر» محسوب می‌شوند را انتخاب می‌کنند. از این آثار منتخب ۲۱ اکتر در نمایشگاه گوگنهایم در نیویورک در مراسمی ویژه رونمایی می‌شود و از روز ۲۲ تا ۲۴اکتبر در شب جشنواره ادینبورگ سال ۱۹۴۷ راه‌اندازی شد و یکی از قدیمی‌ترین رویدادهای سینمایی دنیاست.

آخر

آخرین پیشنهاد:
کتاب «جسدهای شیشه‌ای»، فیلم «شکلات داغ»

نوستالژی تهرانی‌های اصیل

داربوش ارجمند

روایت تصویری «جسدهای شیشه‌ای» لذتی مضاعف نصیب شما می‌کند، پس خواندن این کتاب را از دست ندهید؛ کتابی که مسعود کیمیایی آن را نوشته است.
۲- چند شب پیش جلسه نقد و بررسی فیلم «شکلات داغ» ساخته حامد کلاه‌داری بود. من در این فیلم بازی کرده‌ام اما فیلم را برای اولین بار در جلسه نقد و بررسی دیدم و بسیار خوشحال شدم که جزء عوامل این فیلم هستم. «شکلات داغ» در این بازار مکاره سینما کار باشرف و خیره‌کننده‌ای بود که کارگردانی جوان آن را هدایت کرد. گرچه بزگانی چون محمود کلاری، محسن شاه‌ارابهیمی، فربرز عرب‌نیا، نیکی کریمی، علیرضا خمسه، حامد کیمیای و افسانه چهره‌آزاد او را همراهی کردند اما سناریوی خوب این‌ جوان آنها را مشتاق همکاری کرده بود. «شکلات داغ» بدون هیچ کلاهبرداری، حق‌بازی و سوءاستفاده تماشاجی را درگیر قصه می‌کند. هنوز زمان اکران این فیلم را نمی‌دانم اما به مردم توصیه می‌کنم برای حمایت از کار فرهنگی و جلوگیری از ابتذال از این فیلم استقبال کنند.


۱- چندی پیش کتاب «چرکنویس» بهمن فرزانه را می‌خواندم. یک اتوبیوگرافی جذاب که من را به دوران کودکی‌ام برد. روایت بهمن فرزانه از آداب و رسوم و روزگار قدیم جالب و گیراست. این کتاب من را یاد کتاب «جسدهای شیشه‌ای» مسعود کیمیایی انداخت که یکی از محبوب‌ترین رمان‌هایی‌است که تاکنون خوانده‌ام. قصه دراماتیک و نوستالژی حیرتانگیز «جسدهای شیشه‌ای» آنقدر فوق‌العاده است که یکی از توصیه‌های دائمی من به اهل مطالعه است. حتی خواندن چندباره آن را به کسانی که خواستار شناخت شخصیت‌های خالص ایرانی و تهرانی هستند، توصیه می‌کنم. آنهایی که دل‌شان می‌خواهد تاریخ این مرز و بوم را درون شخصیت‌های جست‌وجو کنند «جسدهای شیشه‌ای» را بخوانند و لذت ببرند.

«جسدهای شیشه‌ای» را یک نویسنده و کارگردان سینما نوشته، پس شما تنها با کلمات سروکار ندارید و تصویر است که مقابل دیدگان‌تان رژه می‌رود؛ کلماتی که تبدیل به تصویر می‌شوند و شما را سحر می‌کنند. این

صدپیشنهاد:
دلم نمی‌خواهد از بزرگان چنین چیزی ببینم

نقطه مزاحمی در کار یک کارگردان

کامییز نوروزی



«قیصر» یکی از خاطرات خوب دوران جوانی من است؛ شخصیتی که هم بر سینمای ایران اثر گذاشت و هم بر الگوهای رفتاری دهه‌های ۴۰ و ۵۰. اما وقتی همین قیصر اول با اسم‌ها و شکل‌های دیگر در قصه‌های گوناگون تکرار و تکرار می‌شود و از آن پرسوناژ ترازیک به یک کاراکتر دیگر بدل می‌شود و بدل شده است. ۳۰ سال است که فیلم‌های متعدد مسعود کیمیایی، کارگردانی است که به همراه تنی چند از فیلمسازهای دیگر با فیلم‌هایش موج نویی در سینما به راه انداخت. کاراکتر قیصر را تکرار می‌کند. این تکرار دیگر ملال‌آور شده است و در«محاکمه در خیابان» به اوج خود می‌رسد. وی‌سی‌دی این فیلم را اخیراً من در منزل دیدم. پس از پایان فیلم پرسشی که در ذهن من وجود داشت این بود که چگونه می‌شود کیمیایی که از اساتید فیلمسازی در کشورمان است، چنین فیلمی ساخته است.

کسی که آثاری چون «قیصر»، «گوزنها» و «داش‌اکل» را در پرورنده فیلمسازی خود دارد چگونه

■ **پای پیاده: تنهایی**

کی میدونه چی پیش میاد

سروش صحت



برادرم گفت: «از وقتی رفته همه‌اش تنهام… تو خونه تنهام، تو خیابون تنهام، تو مهمونی تنهام، پیش شما تنهام… همه جا تنهام». «درست صحبت کن». دوست دوستم گفت: «خوش به حالت. هیچی بهتر از تنهایی نیست». برادرم گفت: «به شرطی که آدم غصه نخوره، ولی من اونقدر غصه می‌خورم که قلیم میخواد بیاد

تو حلقم». دوست دوستم زد زیر آواز و خواند: «همیشه غصه ما رو به لحظه تنها بذاره/ نمیشه این قافله ما رو تو خواب جا بذاره». دوستم به دوستش تشر زد که «حالا وقت خوندنه؟» دوست دوستم ساکت شد. برادرم گفت: «روزی هزار بار به موبایلم نگاه می‌کنم، میگم شاید زنگ زده من نشنیدم یا اس‌ام اس داده حواسم نبوده». دوست دوستم گفت: «زنگ بزنه که چی؟» برادررم گفت: «که بهم یکه برگرد یا یکه خودش میخواد برگرده». دوستم دوپاره زد زیر آواز و خواند: «افسوس که گذشته دیگه برنمی‌گرده/ افسوس که…» دوستم گفت: «خفه شو دیگه». و از برادرم پرسید: «از وقتی رفته تا حالا بهت زنگ زده؟»

برادررم گفت: «چرا دو سه روز پیش زنگ زد». دوستم گفت: «خب؟» برادرم گفت: «برنداشتم». دوستم پرسید: «چرا؟» برادررم گفت: «برای اینکه اون تصمیمش رو گرفته، من هم باید مواظب احساساتم باشم، باید

در گذر زمان: سالروز درگذشت علی شریعتی

شریعتی در دهه ۹۰

سوسن شریعتی



او، ۲۹ خرداد مرگ او، در دانشگاه‌ها و همیشه از سوی دانشجویان، در محافل مستقل شهری، در خانه‌های درسته و همین آخری‌ها صدا و سیما که پس از سال‌ها «مرحوم شریعتی» را مجاز اعلام کرده و از همه گذشته اصرار و پافشاری از این سو و آن سو برای منسوخ اعلام کردن همچنان نالز؟ آنقدر هست که در همین ۳۳ سال اخیر هنوز بسیاری از پرونده‌های مربوط به او بسته نشده؛ زادگاهش مزینان بود یا روستای کاهک؟ نام خانوادگی‌اش مزینانی بود یا شریعتی یا هر دو؟ شاندل خودش بود یا کسی دیگر؟ کشته شد یا خودش مرد برای اینکه بدانیم مرحوم است یا شهید؟ دین را ازبازی برای ما کرد یا ما را ازبازی برای آن؟ به درد جوانان می‌خورده یا به کار جوانی می‌آید، به پای قدرت ریخته شده یا به راه ملت می‌رفته؟ با این همه چند نشانه هست که حکایت را همچنان باقی نگه داشته و شده است پدیده‌ای که اسطوره‌شناسان باشی، روانشناس یا جامعه‌شناس، فیلسوف یا ادیب، نمی‌توانی نادیده‌اش بگیری.
طرح مسأله: شریعتی پرفروش است: این را آمارها نشان می‌دهند و حتی تالیف‌ها، کتاب‌های ساختگی‌ای مانند «شعرهای منتشرنشده شریعتی»، «دفترهای خاکستری»، دفترهای… و نیز تولیداتی مثل «اس‌ام‌اس‌های عاشقانه شریعتی»، «کلمات قصار شریعتی»، «حکایات و قصه‌های شریعتی». ترجمه‌ها نشان می‌دهند: تقریباً تماماً به زبان ترکی، نیمی به زبان عربی و از همان طریق به زبان فرانسه، مقدار قابل توجهی به زبان انگلیسی و حتی یکی دو جلد به زبان ژاپنی و همگی بی‌مدیریت داخلی از سوی نهادهای ایرانی یا خانوادگی، خودجوش و مستقل … تقدفا نشان می‌دهند: حدود ۲۰۰ اثر درباره او و اندیشه‌هایش در همین‌سال‌های اخیر و نیز ویژه‌نامه‌های روزنامه‌ها و تقریباً هر سال از سوی مجله‌های سیاستمداران، جامعه‌شناسان، روانشناسان، مورخان، اکتورهای سیاسی متعلق به جبهه‌بندی‌های متفاوت و متضاد. مراسم‌های یادبود و بزرگداشت‌ها نشان می‌دهند: دوم آذر تولد

■ **گزارش آخر: جایزه بنیاد ادیک هوفر به زندان ایالتی کالیفرنیا رفت**

خاطرات یک زندانی ۳۰ساله

امیلی امرایی

بنیاد «اریک هوفر» امسال جایزه بخش خاطره‌نویسی‌اش را به یک زندانی اهدا کرد. «ندامت پشت میله‌های زندان» برنده جایزه ۲۰۱۰ بنیاد ادبی هوفر خاطرات «کنتای هارتمن» مرد زندانی است که ۳۰ سال گذشته را در زندان ایالتی کالیفرنیا سپری کرده است.

کنتای هارتمن ۱۹ساله بود که پا به این زندان گذاشت و حالا در این کتاب همه آنچه را مرگ انسانیت و زیر پا گذاشتن حقوق بشر می‌نامد به شکل مستند ثبت کرده است. اوایل سال ۲۰۰۹ انتشار این کتاب بازتاب‌های بسیاری در مطبوعات امریکا داشت. او از قوانینی در این کتاب حرف می‌زند که زندگی آدم‌ها را تباه می‌کند و چیزی برای ادامه حیات باقی نمی‌گذارد. هارتمن از شنیدن خبر این‌جایزه به شدت خوشحال شد و در گفت‌وگوی تلفنی که با خبرنگار

کنتای هارتمن ۱۹ساله بود که پا به این زندان گذاشت و حالا در این کتاب همه آنچه را مرگ انسانیت و زیر پا گذاشتن حقوق بشر می‌نامد به شکل مستند ثبت کرده است. اوایل سال ۲۰۰۹ انتشار این کتاب بازتاب‌های بسیاری در مطبوعات امریکا داشت. او از قوانینی در این کتاب حرف می‌زند که زندگی آدم‌ها را تباه می‌کند و چیزی برای ادامه حیات باقی نمی‌گذارد. هارتمن از شنیدن خبر این‌جایزه به شدت خوشحال شد و در گفت‌وگوی تلفنی که با خبرنگار

لس آنجلس تایمز داشته، می‌گوید: «دریافت این جایزه بیشتر از هر چیزی شگفت‌زده‌ام کرده.هارتمن ۳۰ سال است که در زندان زندگی می‌کند؛ از ۱۹سالگی. او سال‌ها تلاش کرد قانون غفو مشروط شامل حالش شود، اما این قانون شامل حال او نشد. در یکی از شب‌های گرم کالیفرنیا پسر ۱۹ساله‌ای بود که در یک درگیری خیابانی لحظه‌ای که مرد مستی مزاحمش شد، قتل رخ داد و حالا ۳۰ سال است که هارتمن برای این لحظه تلخ تقاص پس می‌دهد.

او چند سال پیش در زندان ازدواج کرد و حالا با انگیزه بیشتری به زندگی ادامه می‌دهد. او در سایت شخصی‌اش می‌نویسد: «جنوب بوستون زادگاه من است، این روزها به جاهایی که ۱۹ سال در آن زندگی کردم، فکر می‌کنم، به ماساچوست، به زندگی در بروکلین که حالا خیلی از روشنفکرها ساکن آن شده‌اند، به نیویورک و ساحل شمالی کالیفرنیا و پایان همه این خوشی در جنوب

منمایشگاهی از مجسمه‌های فریدون او به همراه آثار نقاشی و خوشنویسی در نگارخانه‌های تهران برگزار می‌شود. مجسمه‌های فریدون او از ۳۰خرداد در نگارخانه خاک واقع در خیابان شریعتی، دوراهی قلهک، خیابان بصیری، کوچه زیلا به نمایش گذاشته می‌شود. فریدون او متولد ۱۳۲۶ است و علاوهبر کار در زمینه تئاتر به طراحی پوستر، صحنه لباس و نورپردازی نمایش‌ها هم پرداخته است. آثار او در ایران و کشورهای دیگر مانند انگلستان، فرانسه و… به معرض دید عموم گذاشته شده است.

 		
امان از این «تشنگی»		
		
س. محمود حسینی‌زاد		یک چیز خوب

منظورم «امان از این عشق» است. خدا میلیون شعر و نوشته و ضرب‌المثل و… داریم که عشق چی هست و چی نیست. گاهی آبی است و گاهی غمش «یک نکته بیش نیست». اما به نظر همان‌طور که اثر انگشت آدم‌ها متفاوت است و ویژگی‌های ژنتیکی‌شان، «عشق»‌هایشان هم متفاوت است. هر کسی به نوعی گرفتارش شده و سوخته و لذت برده و می‌شود و می‌سوزد و می‌برد. یکی از این «وعه‌ها» را کارگردان کرای «پارک چان ووک» (ولد بوی) در سال ۲۰۰۹ در فیلمی نشان داد به نام «تشنگی» که در کنار موفقیت‌هایش، یکی هم جایزه ویژه داوران جشنواره کن بود. کشیشی سرگشته و مایل به انجام عملی انسانی، داوطلب شرکت در تحقیقات در زمینه یک بیماری مرگ‌بار می‌شود. ویروس را روی او آزمایش می‌کنند. کشیش مبتلا می‌شود و در روند درمان، خون خون‌آشامی به او تزریق می‌شود. کشیش حالا خون‌آشام است و دچار کشمکش درونی. هم کشیش است و هم خون‌آشام. با خانواده‌ای آشنا می‌شود و در این خانواده به دختری دل می‌بندد که در آن خانه تحت ستم است. عاشق می‌شوند و کشیش خون‌آشام بودن خود را به او اعتراف می‌کند. دختر وحشت می‌کند، اما بعد دختر خون‌آشام شدن را نوعی رهایی می‌بیند و نوعی عاشقی. تا به آخر که خوب، گفتن ندارد.

فیلم نقاط ضعف هم دارد (پرش‌های کمی مصنوعی دو خون‌آشام از این خانه به آن خانه، ظاهر شدن مرد مرده به عنوان وجدان معذب کشیش مثلاً) اما تا توجه به تسلط حیرت‌آور کارگردان به تصویر، در تمام فیلم‌هایش، به نظر می‌آید این صحنه‌ها عمداً در فیلم گنجانده شده‌اند. به هر حال فیلم را می‌بینید یا نه، منظورم از این نوشته، روی دیگر عشق است در این فیلم؛ عشقی که اساسش تنهایی دو آدم است و تلاش برای رهایی. اگر فیلم را می‌بینید علاوه بر دقت به پردازش صحنه‌ها، کار زیاد دوربین، تصویرهای فوق‌العاده و مونتاژ بدیع، یکی به روال آرام شکل‌گیری شخصیت «کشیش – خون‌آشام» دقت کنید، یکی به وجود آمدن عشق بین این زن و مرد. چند دقیقه آخر، صحنه «رهایی» را سر فرصت تماشا کنید و بعد به خصوص صحنه‌ای که زن پی می‌برد مرد خون‌آشام است و مرد می‌خواهد زن را قانع کند؛ در سالن دستشویی. مرد می‌گوید «کشیش باشم، نمی‌تونم عاشقت بشم، چون خون‌آشامی می‌تونم. تو از من خوش‌تر اومد، چون کشیش بودم، حالا چی؟ وقتی دو نفر عاشق‌اند، واقعاً چه اهمیت داره؟» بعد کشیش – خون‌آشام به زن می‌گوید: «از این چنین نجات میدم» و از پنجره به خیابان تارک می‌برد. خیابان تاریک است و از تیر چراغ‌برقی نوری دایره‌ای افتاده کف خیابان. مرد مشت‌ی به تیر می‌زند. رد می‌شود. تیر از وسط خم شده و می‌افتد و دایره نور هم می‌رود. زن دارد از پنجره نگاهش می‌کند از پنجره خیلی کوچک دستشویی. صحنه بعد، زن پشت پنجره خیلی کوچک اتاقش ایستاده و – به امید رهایی؟ – خطاب به مرد که نیست، زمزمه می‌کند. «می‌تونی من رو به یکی مثل خودت تبدیل کنی؟» این از آن چهره‌های عشق است که دیگر نه آبی است و نه رنگی، خیلی هم خون و خونریزی دارد و بعضی صحنه‌هایش دل‌شش‌آور. اما (لامصبا) «کز هر زبان که می‌شوم نامکرم است».

پیشخوان

■ **«نگاره» جدید منتشر شد**

تازه‌ترین شماره نشریه گردشگری «نگاره» منتشر شد. گزارش‌هایی از وضعیت جذب گردشگر در ایران، فاصله خلیج مکزیک، کوچ بهاره عشاای قشقایی و طبیعت و مردم کردستان بخشی از مطالبی است که در مجله نگاره منتشر شده است. «سرزمینی سبز در قاره سیاه» عنوان مطلبی است که به بررسی همه‌جانبه آفریقای جنوبی به عنوان میزبان مسابقات جام جهانی پرداخته است. شش تصویر رنگی از آفریقای جنوبی ضمیمه این گزارش شده است. پرونده این شماره مجله نگاره به چرایی علاقه‌مندی ایرانیان برای سفر به دوبی و آنتالیا پرداخته است. ۱۰ تصویر از برترین مکان‌های تاریخی جهان به همراه شرح، از دیگر مطالب خواندنی «نگاره» است. تازه‌ترین شماره نشریه «نگاره» با قیمت ۱۵۰۰ تومان در ده‌کاهی روزنامه‌فروشی عرضه می‌شود.

خبر

مجسمه‌های فریدون آو در نگار خانه خاک
نمایشگاهی از مجسمه‌های فریدون او به همراه آثار نقاشی و خوشنویسی در نگارخانه‌های تهران برگزار می‌شود. مجسمه‌های فریدون او از ۳۰خرداد در نگارخانه خاک واقع در خیابان شریعتی، دوراهی قلهک، خیابان بصیری، کوچه زیلا به نمایش گذاشته می‌شود. فریدون او متولد ۱۳۲۶ است و علاوهبر کار در زمینه تئاتر به طراحی پوستر، صحنه لباس و نورپردازی نمایش‌ها هم پرداخته است. آثار او در ایران و کشورهای دیگر مانند انگلستان، فرانسه و… به معرض دید عموم گذاشته شده است.